



۲۰۱۷/۰۲/۱۰



بصير صباح

## چهره های تاریخی

تحقیق و نگارش بصیر صباح

قسمت دوازدهم

(۷)

جلال الدین محمد بلخی، فرزانه فرزند بلخ



جلال الدین محمد بلخی رومی فرزند بهاء الدین الولد سلطان العلماء

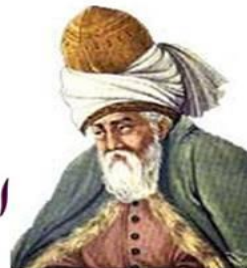
تاریخ و محل تولد

۶ ربیع الاول ۶۰۴

## بلخ افغانستان

## مولانا و شعر دری

# آدمی مخفی ست در زیر زبان این زبان پرده ست بر درگاه جان



شعر دری در دوره های پیش از مولانا با طلوع امثال رودکی، عنصری، ناصر خسرو، مسعود سعد، خیام، انوری، نظامی، خاقانی راه درازی سپرده و در قرن هفتم هجری که زمان زندگانی مولوی است، به کمال خود رسیده بود. شعر عرفانی هم در همین دوره به پیشرفت های بزرگ نائل آمده و به دست عرفای مشهوری هم چون سنایی، عطار و دیگران آثار با ارزشی مانند حدیقه، منطق الطیر، مصیبت نامه، اسرار نامه و غیره پدید آمده بود. مولوی را نمی توان نماینده دانش خاص و محدود به شمار آورد. اگر تنها شاعرش بنامیم یا فیلسوف یا مؤرخ یا عالم دین، در این کار به راه صواب نرفته ایم. زیرا با این که از بیشتر این علوم بهره وافیه داشته و گاه حتی در مقام استادی معجزه گر در نوسازی و تکمیل اغلب آن ها در جامعه شعر گام های اساسی برداشته، اما به تنهایی هیچ يك از این ها نیست، زیرا روح متعالی و ذوق سرشار، بینش ژرف موجب شده تا در هیچ قالب متداول نگنجد.

شهرت بی مانند مولوی به عنوان چهره درخشان و برجسته در تاریخ مشاهیر علم و ادب جهان بدان سبب است که وی گذشته از وقوف کامل به علوم و فنون گوناگون، عارفی است دل آگاه، شاعری است درد شناس، پر شور و بی پروا و اندیشه وری است پویا که آدمیان را از طریق خوار شمردن تمام پدیده های عینی و ذهنی این جهان، هم چون: علوم ظاهری، لذاذذ زود گذر جسمانی، مقامات و تعلقات دنیوی، تعصبات نژادی، دینی و ملی، به جست و جوی کمال و آرام و قرار فرا می خواند. آنچه مولانا می خواهد تجلی خلق و خوی انسانی در وجود آدمیان است که با تزکیه درون و معرفت حق و خدمت به خلق و عشق و محبت و ایثار و شوق به زندگی و ترك صفات ناستوده به حاصل می آید. هنر بزرگ او بحث و بررسی های دلنشین و جاودانه ای است که به دنبال داستان ها پیش می آورد و اندیشه های درخشان عرفانی و فلسفی خود را در قالب آن ها قرار میدهد. داستان بهانه ای است تا بهتر بتواند در پی حوادثی که در قصه وصف شده، مقاصد عالی خود را بیان دارد. در تعریف تصوف سخنان بسیار آمده است.

از (ابو سعید ابو الخیر) پرسیدند که صوفی کیست؟

گفت: آن که هر چه کند به پسند حق کند و هر چه حق کند او بپسندد. صوفیان ترك اوصاف و بی اعتنائی به جسم و تن را واجب می شمارند و دور ساختن صفات نکوهیده را آغاز زندگی نو و تولد دیگر به شمار می آورند.

نان دهی از بهر حق، نانت دهند  
 گر بریزد برگ های این چنار  
 گر نماند از جود، در دست تو مال  
 هر که کارد، گردد انبارش تهی  
 و آنکه در انبار ماند و صرفه کرد  
 این جهان، نفی است، در اثبات جو

جان دهی از بهر حق، جانت دهند  
 برگ بی برگیش (عدم تعلق) بخشد کردگار  
 کی کند فضل الهت پای مال؟  
 لیک اندر مزرعه باشد بهی  
 اشپش و موش و حوادث هاش خورد  
 صورتت صفر است، در معنیت جو

\*\* \* \*\*

## مولانا و حسام الدین چلی

پس از غیبت شمس تبریزی، شورمایه جان مولانا دیدار صلاح الدین زرکوب بوده است. وی مردی بود عامی، ساده دل و پاکجان که قفل را "قلف" و مبتلا را "مفتلا" می گفت. توجه مولانا به او چندان بود که آتش حسد را در دل بسیاری از پیرامونیان مولانا بر افروخت. بیش از ۷۰ غزل از غزل های مولانا به نام صلاح الدین زیور گرفته و این از درجه دلبستگی مولانا به وی خبر می دهد. این شیفتگی ده سال یعنی تا پایان عمر صلاح الدین دوام یافت. روح نآرام مولانا هم چنان در جست و جوی مضراب تازه ای بود و آن با جاذبه حسام الدین به حاصل آمد. حسام الدین از خاندانی اهل فتوت بود. وی در حیات صلاح الدین از ارادتمندان مولانا شد. پس از مرگ صلاح الدین سرود مایه جان مولانا و انگیزه پیدایش اثر عظیم او، مثنوی معنوی، یکی از بزرگ ترین آثار ذوقی و اندیشه بشری، را حاصل لحظه هایی از همین هم صحبتی می توان شمرد.

رو سر بنه به بالین، تنها مرا رها کن  
 ماییم و موج سودا، شب تا به روز تنها  
 از من گریز تا تو، هم در بلا نیفتی  
 ماییم و آب دیده، در کنج غم خزیده  
 خیره کشی است مارا، دارد دلی چو خارا  
 بر شاه خوبرویان واجب وفا نباشد  
 دردی است غیر مردن، آن را دوا نباشد  
 در خواب، دوش، پیری درکوی عشق دیدم

ترک من خراب شبگرد مبتلا کن  
 خواهی بیا بیخشا، خواهی برو جفا کن  
 بگزین ره سلامت، ترک ره بلا کن  
 بر آب دیده ما صد جای آسیا کن  
 بکشد، کسش نگوید: "تدبیر خونبها کن"  
 ای زرد روی عاشق، تو صبر کن، وفا کن  
 پس من چگونه گویم کاین درد را دوا کن؟  
 با دست اشارتم کرد که عزم سوی ما کن

گر ازدهاست بر ره، عشق است چون زمرد  
 از برق این زمرد، هین، دفع ازدها کن

## ارزشمندی مثنوی

به این ترتیب مثنوی به همراه شاهنامه فردوسی، گلستان سعدی، دیوان حافظ چهار کتابی شد که پس از قرآن در هر خانه ای یافت می شود. شاید مثنوی یکی از معدود کتاب های دری است که بیشترین شرح بر آن نوشته شده به غیر از دیوان کبیر و

مثنوی فیه ما فیه نیز مجموعه گفته های مولانا است که به جای مانده. در سال ۶۷۲ شش سال پس از حمله بزرگ هلاکو به بغداد و فتح آن و سقوط خلافت عباسی زلزله شدیدی در قونیه رخ داد. در پنجم جمادی الاول همین سال جلال الدین محمد در حالی که يك دوره بیماری سخت را طی می کرد. شبی این غزل را سرود:

رو سر بنه به بالین تنها مرا رها کن  
ترك من خراب شبگرد مبتلا کن  
ماییم و موج سودا شب تا به روز تنها  
خواهی بیا ببخشا خواهی بر او جفا کن  
در دست غیر مردن آن را دوا نباشد  
پس من چگونه گویم کین درد را دوا کن  
در خواب دوش پیری در کوی عشق دیدم  
با دست اشارتم کرد که عزم سوی ما کن

\*\* \* \*\*

و فردای آن روز ترك خاك کرد و به دیار دوست شتافت، در حالی که شصت و هشت سال داشت. جنازه او را در همان شهر قونیه به خاک سپردند. پس از مرگش در همان سال توسط بدرالدین معمار و حمایت پسرش سلطان مقبره ای ساخته شد که خانقاه صوفیان طریقه مولویه شد. کل بنا برج مخروطی شکل است که با کاشی های سبز و فیروزه ای پوشیده شده است. پس از مرگ مولانا سلطان ولد پسرش به همراه مریدانش طریقت مولویه را پایه نهاد که هر سال در روز مرگ جلال الدین محمد که به تعبیر خود شان که عروج اوست به رقص و سماع می پرداختند. در خصوص مذهب مولانا روایت های فراوانی وجود دارد آنچه مسلم است او به مذهب متصوفه تمایل داشت. فرقه ای که در آن زمان متمایل به اهل اما جدا از سنت بود.

ما مست شدیم و دل جدا شد      از ما بگریخت، تا کجا شد  
چون دید که بند عقل بگسست      در حال، دلم گریز پا شد  
او جای دگر نرفته باشد      او جانب خلوت خدا شد  
در خانه مجو که او هوا بیست      او مرغ هواست و در هوا شد

او باز سپید پادشاهست

پرید به سوی پادشا شد

\*\* \* \*\*

پایان قسمت دوازدهم

(۷)

ادامه دارد